

کتاب دوّم - پاسخ و نقد بر کتاب "ماجرای باب و بها"

همه انبیاء یکه و تنها بودند

در پایان نوشتن پاسخ و نقدی بر کتاب ((بهائیت در ایران)) بودم ، کتابی دیگر به شیوه ردّیه به نام ((ماجرای باب و بها)) تألیف آقای مصطفی حسینی طباطبائی توسط پست بدستم رسید . ایشان نیز بسیاری از مطالب نادرست و ایرادات و سخنان ردّیه نویسان دیگر را تکرار نموده است . به پاسخ و نقد بعضی از مطالب کتاب شروع کردم . معمولاً ، سرآغاز یا مقدمه کتاب باید شامل براعت استهلال باشد که خواننده از آن مقدمه ، به مطالب کتاب پی برد .

اولاً - در دو طرف جلد کتاب ، دو تصویر نقاشی شده که از حقیقت دور است و

این نمونه ای است از مطالب کتاب که گفته اند: ((**اظهار عنوان الباطن**))

ثانیاً - در سرآغاز نوشته است:

((از رویدادهای شگفت تاریخ که در نوع خود بی مانند شمرده می شود ، قیام پیامبر بزرگ اسلام (ص) است که چون دعوت خویش را آغاز کرد یکه و تنها بود . آنگاه مردمی را به کیش خود خواند که سخت متعصّب بودند و به قول قرآن در ((ضلال مبین)) به سر می بردند.))

نقد و پاسخ:

گویا نویسنده محترم چشم از جمیع وقایع تاریخی ادیان بسته و فقط به اسلام و رسول مکرم آن توجه کرده است . اگر به جریان تاریخ ادیان بنگریم ، متوجّه خواهیم شد که همه پیامبران خدا یکه و تنها بودند و به تنهایی بین اقوامی جاهل و متعصّب قیام کرده اند . منحصر به پیامبر اسلام نیست و برای رفع همین تعصّبات و غفلت های بشر بوده که در قرآن مجید بارها داستان تنهایی پیامبران و مخالفت های شدید مردم با آنان و تکفیر و تکذیبشان تکرار شده است . یکتائی منحصر به پیامبر اسلام نیست که باعث شگفت تاریخ شود . بقول مولوی:

موسی آمد در وَاغَا با یَک عَصَاش زد بر آن فرعون و بر شمشیر هاش

هر رسولی یک تنه کان در زده است بر همه آفاق تنها بر زده است (۱)
 حضرت مسیح، یکه و تنها بدون شمشیر قیام نمود و فرمود: ((فرستاده نشده ام مگر
 به جهت گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل (۲) و در ایام حیات تعدادی اندک بر
 او گرویدند، تا پس از سه قرن با قدرت مادی قسطنطین امپراطور روم مسیحیت
 پیشرفت و توسعه یافت.

در ظهور حضرت محمد (ص) تا سیزده سال در مکه تعداد خیلی کمی که اکثر از فقرا
 بودند به اسلام گرویدند و دائماً مورد آزار و تحقیر و توهین کفار قریش بودند و به
 حدی مخالفت و ضدیت مردم مکه نسبت به آنان شدید شد که حضرت رسول
 اکرم گروهی از مومنین را به حبشه فرستاد و خود نیز شبانه به اتفاق ابوبکر از مکه
 سرزمین و خانه خود را ترک نمود و به مدینه مهاجرت فرمود.

ولی کفار قریش و مخالفین که عده ای از آنان از فامیل و قبیله خود پیامبر بودند به تعقیب
 او پرداختند تا پیامبر و پیروانش را قلع و قمع کنند. حضرت محمد (ص) ناچار برای دفاع
 خود و یاران، دست به شمشیر برد و فرمود: ((انا نبی بالسیف)) و ((اشداء علی الکفار))
 (۳) و جنگ هائی پی در پی پیش آمد و مخالفین شکست خوردند و تسلیم شدند. ولی
 همه مومن نشدند. چنانچه نص قرآن کریم گواه آنست که می فرماید:

((قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ، قُلْ : لَمْ تَوَدَّ مِنْوَا وَلَكِنْ قَوْلُوا اسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي
 قُلُوبِكُمْ)) (۴) یعنی، اعراب گفتند: ما مومن شدیم (ای پیامبر) به آنها بگو: شما
 مومن نشدید. بگوئید تسلیم شدیم و به ظاهر مسلمان شدیم ولی هنوز در دل‌های شما
 ایمان داخل نشده است. و دلیل آن اینکه پس از رحلت رسول اکرم ص اکثر اعراب
 بادیه از اسلام برگشتند و مرتد شدند.

در زمان خلافت ابوبکر و عمر با تهدید و تحبیب مجدداً آنان را به اسلام خواندند و
 برای فتح بلاد غیر مسلمان و بدست آوردن غنائم و نوافل آنها را تشویق و جمع
 نمودند و ترتیب لشکر دادند. پس از خلفای راشدین به تدریج بین مسلمانان تفرقه
 بوجود آمد، و آیات شریفه حیاتبخش قرآن مجید را فراموش کردند که می فرماید:

۱- مثنوی ۲/ ۳۵۰-۳۵۱ ۲- انجیل متی ۱۵/ ۲۴ ۳- قرآن ۴۸/ ۲۹ ۴- ایضاً ۴۹/ ۱۴

((اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذ کروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالله بين قلوبكم و اصبحتم بنعمته اخواناً)) (۱) یعنی ، جمع به تعالیم شریعت الهی متمسک باشید و متفرق نگردید . و نعمت معنوی خدا را بیاد آورید که دشمن یکدیگر بودید . خداوند بین دل های شما الفت افکند و بدان نعمت ، برادران یکدیگر شدید . ولی متأسفانه چیزی نگذشت که دگرگون شدند و مشمول و مخاطب این آیه گشتند که می فرماید: ((ولا تكونوا من المشركين من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعیاً کلّ حزبٍ بما لدیهم فرحون)) (۲) یعنی ، از مشرکان مباشید آنانکه دین خود را پاره پاره کردند و گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه عامل است شادمان می باشد .

بدبختانه این تفرقه ها به جدال و قتال منجر گردید و مانند بیماری روز به روز بیشتر شدت یافت و از هفتاد فرقه گذشت ، بطوری که حافظ علیه الرحمه فرموده است:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

زیرا که حقیقت، صلح و اتحاد و یگانگی و عدالت است ، باید دید این صفات در کجاست ؟

حضرت باب و حضرت بهاء الله نیز یگه و تنها طبق وعود انبیای گذشته و کتب مقدسه در زمان معین و مقرر به اعلان و اظهار امر الهی قیام کردند و در مدتی قلیل گروهی از هر طبقه و صنف ، عالم و عامی به آنان گرویدند و در اثبات ایمان خود بزرگترین فداکاریها را نشان دادند . ادیان قبل با توسل به قدرت های مادی و شمشیر پیشرفت نمودند ولی دیانت بهائی فقط به قدرت معنوی انتشار یافت . سپس نوشته اند:

((و با آنکه مدت کوتاهی (۲۳ سال) به تبلیغ شریعت و ادای رسالت پرداخت ، هنگامی که رخت از این سرای بر بست امتی نیرومند و بالنده با آئینی استوار به جای نهاد . آن چنانکه آماده فتح گیتی و غلبه بر همه ادیان بودند و نوید ((لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)) (الصف ۹) را پیش چشم داشتند

پس به گونه ای برق آسا در کشورهای بزرگ جهان راه یافتند و فرهنگ های ریشه دار آنها را دگرگون ساختند و قرن ها مشعل دانش و حکمت را در گیتی بر دوش کشیدند و هم اکنون پس از گذشت چهارده قرن آئین خود را که به وعده اناله لحافظون برقرار مانده ()

وقایع تاریخی اسلام

پاسخ - درباره این سخنان شعار گونه ، باید تحقیق نمود و توجه به حقایق تاریخ

کرد . تا معلوم شود تا چه حد این سخنان با حقیقت وفق دارد .

اولاً - رسول اکرم (ص) تا سیزده سال ابتدای بعثت در مکه ، آنچه بت پرستان قریش و کفار را به خدای یگانه دعوت فرمود ، با تکذیب و استهزاء آنان حتی فامیل خود مانند ابولهب عمویش و ابو سفیان روبرو بود . ضدیت و مخالفت به درجه ای شدید گردید که دشمنان و کفار به قتل پیامبر برخاستند .

با وجود خطاب مهیمن الهی ((فاستقم كما أمرت)) (۱) (بر آنچه فرمان یافته ای پایداری کن) توقف و سکونت برای ایشان در مکه غیر قابل تحمل و مصلحت گردید . شبانه با ابوبکر از مکه به مدینه فرار یا به اصطلاح هجرت اختیار فرمودند، چنانچه گفته اند: ((الفرار مما لا یطاق من سنن الأنبياء)) گریز از محل غیر قابل تحمل از شیوه پیامبر است و به قول مولوی:

ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت ای بسا احمق که بس خون ها بریخت (۲)

در مدینه نیز او را آرام نگذاشتند ، لشکر آراستند و هجوم کردند جنگ هائی پی در پی پیش آمد و آیات رحمت و مدارا مانند ((لکم دینکم ولی دین)) (۳) و آیه: ((لا اکراه فی الدین)) (۴) به ((انا نبی بالسیف)) بالأقتضاء منسوخ شد . و کشتار پیش آمد و غنائم و انفال (اموالی که در جنگ به دست آید) فراوان مسلمانان به دست آوردند . قسمتی از این غنائم تعلق به کسانی داشت که در جنگ شرکت داشتند .

چنانچه در ذیل آیه ۵۲ سوره توبه فرماید: ((**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا**)) گوی آیا چشم بر چیزی دارید که بما برسد ((**الْأَحَدِي الْحُسَيْنِي**)) جز یکی از دو نیکو را، و یکی از دو نیکو که به شرکت کنندگان می رسد، اگر کشته شوند، شهادت و جنت است. و اگر پیروز شوند غنیمت است و بهره از انفال برند و قسمتی دیگر در ذیل آیه: ((**انَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ۰۰۰ وَ الْمَوْءُ لِفَةِ قُلُوبِهِمْ**)) در تفسیر کشف الاسرار چنین نقل است: ((این موء لفه در عهد رسول خدا (ص) بودند)) و نام نه نفر از قبائل و سران و سروران آنها را ذکر می کند که پیامبر استمالت دلهای ایشان کرد و سهمی در صدقات از بهر ایشان پیدا کرد تا اسلام بر دل ایشان شیرین گردد و نیت ایشان در اسلام قوی شود و دیگران نیز به اسلام رغبت کنند.

و در خبر است که روز حنین ایشان را هر یک صد اشر بداد. اما این سهم مولفه را بعد از وفات مصطفی ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام در عز و کثرت و در منعت از آن بی نیاز است. و عمر خطاب گفت: ((**انَا لَا تُعْطِي عَلِي الْاِسْلَامَ شَيْئاً فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤِءْ مِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ**)) (۱) یعنی، ما به کسی برای مسلمان شدن چیزی نمی دهیم، هر کس خواست مومن شود و هر کس نیز خواست کافر گردد. چون تعداد مسلمانان زیاد و غنائم نیز بسیار بود. در مدینه افرادی به پیامبر گرویدند و او و یاران مهاجرش را یاری کردند و آنان را انصار نامیدند. در مدینه به کمک انصار و مهاجر جنگ هائی پیایی با مخالفین پیش آمد که همه به پیروزی مسلمانان انجامید و غنائم بسیار فراهم آمد. ثانیاً - آیه شریفه: ((**لِيُظْهَرَهُ عَلِي الدِّينِ كُلَّهُ**)) که در قرآن کریم در سه سوره: (صف) آیه ۹ و (فتح) آیه ۲۸ و (توبه) آیه ۳۳ از جهت اهمیّت موضوع و توجه به آن تکرار شده مربوط به رجعت مسیح است نه رسول اکرم (ص) یعنی،

دیانت جهانی خواهد بود که بوسیله حضرت بهاء‌الله تشریح گردیده و بدون شمشیر انتشار یافته و اکنون اسلام موعود را در جمیع عالم ترویج می‌کند و به وسیله آن وعود پیامبران و بشارات کتب مقدسه تحقق یافته و می‌یابد و ادیان جهان را از پراکندگی و جدال نجات می‌دهد و بیگانگی را به یگانگی تبدیل می‌کند. در تفسیر کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه مزبور نوشته است:

((المقداد بن الأسود قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : لَا يَبْقَى عَلِيٌّ وَجْهَ الْأَرْضِ بَيْتٌ مِنْ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا ادْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ ، وَقِيلَ لِيُظْهِرَهُ عَلِيٌّ الدِّينَ كُلَّهُ عِنْدَ نَزُولِ عِيسَى ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : لَيُنْزَلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا فَلْيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَ لِيَقْتُلَنَّ الْخَنزِيرَ وَ لَيَدْفَعَنَّ الْجَزِيَةَ وَ لَيَذْهَبَنَّ الشُّحْنَ وَ التَّبَاغُضَ وَ التَّحَاسُدَ.)) (۱)

یعنی: مقداد اسود گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: ((بر روی زمین خانه ای و مسکنی باقی نمی‌ماند مگر آنکه اسلام (۲) در آن وارد شود و گفته شده است: ((در نزول عیسی خداوند ، کلّ دین را ظاهر خواهد کرد و صلیب را می‌شکند و خوگ را می‌کشد ، یعنی مراسم کهنه را که موجب تفرقه و آلودگی و خرافات در ادیان شده، منسوخ می‌کند و جزیه را برمی‌دارد و لغو می‌کند و دشمنی‌های شدید (مذهبی و وطنی و ملی و تعصبات جاهلی) را از بین می‌برد. اینکه می‌فرماید: کلّ دین را ظاهر خواهد کرد، هم به معنی فراگیری جهانی است و هم آنچه در گذشته مقتضی زمان نبوده و ذکر نشده در بازگشت مسیح ، کلّ دین ذکر خواهد شد ، چنانچه در انجیل جلیل حضرت مسیح می‌فرماید:

((و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ، ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد ، زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد ، او مرا جلال خواهد داد.)) (۳)

عبارت ((به جمیع راستی هدایت خواهد کرد تقریباً مفهوم آیه: ((**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**)) است. و در سوره اسری آیه ۸۷ نیز می فرماید: ((**يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**)) یعنی، (ای پیامبر) از تو در باره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است و از دانش (در این باره یا مسائل دیگر)، اندک به شما داده شده است. و کلّ دین بعداً در بازگشت مسیح ظاهر خواهد شد. به مصداق ((**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**)) و موعود بیان (من يظهروه الله) یعنی، کسیکه خداوند او را ظاهر خواهد نمود اشاره به آن است. و حضرت بهاء الله طبق وعود الهی و کتب مقدسه خود را چنین معرفی فرمود: ((امروز روزی است که ذکر آن در جمیع صحف و کتب و زبر الهی بوده و جمیع نبیین و مرسلین، خلق را از جانب حق به آن وعده و بشارت داده اند، چنانچه در فرقان که فارق بین حق و باطل است می فرماید: (**أَنْ أُخْرِجَ الْقَوْمَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذُكِّرَهُمُ بِالْإِسْمِ الَّذِي بِهِ يُسَمَّوْنَ إِلَى الْيَوْمِ**)) (۱) و این همان ایامی است که موسی به ذکر آن مأمور شد و عیسی وصف آنرا نمود.)) (۲)

و در باره وحدت تجلی الهی در آنها می فرماید:

((**تَاللَّهِ هَذَا لَهُوَ الَّذِي قَدْ ظَهَرَ مَرَّةً بِاسْمِ الرُّوحِ ثُمَّ بِاسْمِ الْحَبِيبِ ثُمَّ بِاسْمِ عَلِيٍّ ثُمَّ بِهَذَا لِأَسْمِ الْمُبَارَكِ الْمُتَعَالَى الْمُهَيْمِنِ الْعَلِيِّ الْمَحْبُوبِ.**)) (۳) مضمون بیان: سوگند به پروردگار، این ظهور همان ظهوری است که یکبار به اسم مسیح روح الله ظاهر شد و یکبار دیگر به نام حبیب خدا حضرت محمد سپس به نام علی محمد باب و حال به این نام مبارک متعالی محبوب که بهاء الله است، ظاهر شده.

توجه به جسم انبیاء نیست، منظور و اشاره به تجلی الهی و مشیت اولیه است که در جمیع انبیاء چون نور شمس واحد در

۱ - اصل آیه چنین است: ((**و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الي النور و ذكركم بالاسم الذي ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور** (قرآن ۱۴ / ۶) مضمون آیه: خداوند می فرماید: ((ما فرستادیم موسی را به آیهایمان که بیرون آور قومت را از تاریکی (کفر و جهل) به نور (ایمان) و پند ده ایشان را به روزهای خدا بدستیکه در آن آیت هاست از برای هر صابر و شاکری.)) ۲ - امر و خلق ۲ ص ۷۵ - ۳ - مجموعه الواح چاپ مصر ص ۱۹۶

آینه های مختلف جلوه گر است و حضرت باب در بیان فارسی فرموده اند:
 ((ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشییت اولیّه باشد بهاء الله بوده و هست)) (۱) یعنی نور خدا نه ذات او *

دین برای ایجاد اخلاق نیک و اتحاد است

سپس در صفحه ۱۲ نوشته است:

به علاوه، در آئین پیامبر اسلام (ص) به مفاد ((بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)) سفارش به فضائل اخلاقی که دعوت پیامبران بر آن استوار است، به حد کمال رسیده و از این رو امر نبوت به محمد ص پایان پذیرفته چنانچه در کتاب آسمانی وی می خوانیم: ((مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ)) (احزاب ۴۰) و احادیثی برای اثبات لانی بعدی ذکر کرده است *

پاسخ

اینکه نوشته است: پیامبر اسلام سفارش به فضائل اخلاق کرده و فرموده اند:
 ((بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)) برای اخلاق نیکو برانگیخته شدم، مطلبی است درست و تردیدی در آن نیست و هدف همه پیامبران خدا این بوده و خواهد بود *

بزرگترین فضائل اخلاقی اخوت و الفت و اتحاد است که فرمود:

((انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)) (۲)
 یعنی، مومنان برادرند بین برادران خود صلح بر قرار کنید و از خدای تعالی بترسید شاید به شما رحم شود و بین قبائل عرب که پیوسته جنگ و کشتار و غارت بود الفت و اخوت افکند و این الفت و اخوت به نیروی نافذ و موثر آیات الهی بود چنانچه در قرآن نازل گردیده:

((وَ الْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا الْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ الْفَ بَيْنَهُمْ أَنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)) (۳) یعنی، خداوند بین دل های مومنین الفت افکند و تو، اگر همه آنچه روی زمین است صرف می کردی الفت بین قلوب نمی توانستی ایجاد کنی و لکن خداوند این الفت را (به وسیله آیات) در میان آنان بر قرار

نمود، اوست عزیز و حکیم.

یکی از نشانه های آیات الهی نفوذ در دلها است چنانچه آیه فوق شاهد بر آنست و همین اثر و نفوذ را در آیات حضرت بهاءالله در عالم مشاهده می کنیم، چنانچه در سراسر جهان میلیون ها از نفوسی که قبلاً با یکدیگر الفتی نداشتند حتی بعضی از آنها دشمن یکدیگر بودند در اثر ایمان و نفوذ آیات، چنان الفت یافتند که مانند یک خانواده متحد شدند، اما متأسفانه مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم همه آیات اخوت و الفت و رحمت را فراموش کردند و به آیه سیف منسوخ نمودند و مشمول آیه: ((من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعیاً)) (۱) گشتند، و مصداق آیه: ((فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْراً)) (۲) شدند، یعنی، دین خود را گروه گروه و امر خود را پاره پاره کردند و به جای جهاد با نفس اماره به جهاد و قتال با یکدیگر برخاستند و پیامبر اسلام به وحی الهی همین پیش بینی را درباره آنان فرمودند، چنانچه در ذیل آیه: ((ان الذین فرقوا دینهم)) در تفسیر آمده است: ((وقال نبی (ص): لیأتین علی امتی کما اتی بنی اسرائیل ... و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنّین و سبعین ملة ، و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة ...)) (۳) یعنی، نبی(ص) فرمود: همانگونه که بر بنی اسرائیل وارد آمد بر امت من نیز اتفاق می افتد، بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه ملت خواهند شد، همه در آتش کفرند بجز یکی از آنها. ((قالو: ما من هم یا رسول الله ؟ . قال: ((ما انا علیه و اصحابی)) یعنی، گفتند: ای رسول خدا آنها چه کسانی اند؟ فرمود: آن گروهی که من و یارانم در آن است، و یاران پیامبر کسانی بودند که فقط پیرو قرآن و رسول خدا بودند.

رسالت خاتمه نمی یابد

در همان صفحه ۱۲ نوشته است: *امر نبوت به محمد پایان پذیرفته و آیه: ((ما كان محمد ص ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين))* را برای دلیل خود ذکر کرده و سپس احادیثی بر تأیید آیه از کتب مختلف نقل نموده است *

پاسخ

اولاً - می فرماید: ((*خاتم النبيين*)) اما نفرموده است ((*خاتم الرسل*)) ثانیاً - در قرآن آیاتی به تأکید نازل شده که این تصور را باطل می کند و اگر در شأن نزول آیه (*خاتم النبيين*) و احادیث متضمن (*لا نبي بعدی*) و سایر آیات قرآن بدون تعصب ، تحقیق و تعمق کنیم ، خواهیم دانست که مقصود از این آیه و احادیث ، آن نیست که تصور کرده اند که باب رسالت بسته شده و نزول آیات خدا خاتمه یافته است و دست خدا مغلول و وحی الهی مسدود گشته و قرآن آخرین کتاب و پایان آیات و علم خداست * در حالیکه در سوره اسری می فرماید: ((*ما اوتيتهم من العلم الا قليلاً*)) (۱) از دانش جز اندکی به شما داده نشد ، و در سوره کهف می فرماید: ((*قل لو كان البحر مداداً لِكلماتِ ربِّي لَنفَدَ البحرُ قبل ان تنفد كلمات ربِّي ولو جئنا بمثله مدداً*)) (۲)

یعنی، اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار مداد باشد دریا تمام گردد پیش از آنکه کلمات خدای من تمام شود* و در سوره لقمان بر این مضمون تأکید شده و نازل شده:

((*و لو ان ما في الأرض من شجرة اقلام و البحر يمد ه من بعد سبعة ابخر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم*)) (۳) یعنی ، اگر اشجار روی زمین قلم گردد و دریا مداد و پس از آن هفت دریا کمک کند برای نوشتن کلمات خدا ، دریاها تمام شود و کلمات خدا به پایان نرسد* و در سوره رعد آمده است:

۳- ایضاً ۲۶/۳۱

۲- ایضاً ۱۸/۱۰۹

۱- قرآن ۸۷/۱۷

((لِكُلِّ اجَلٍ كِتَابٌ يُمَحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ اَمُّ الْكِتَابِ)) یعنی، برای هر مدتی کتابی است (یا هر کتابی مدتی دارد)، محو می کند خداوند آنچه را بخواهد و ثابت می دارد آنچه را که اراده کند و اصل و مادر کتاب نزد اوست • یعنی هیچ کتابی ابدی نیست و قرآن را نیز خداوند کتاب نامیده و فرموده است:

((ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ)) (۱)

یعنی، تردیدی نیست که این کتاب قرآن پرهیزکاران را هدایت می کند • لذا با کتاب قرآن، آیات خدا تمام نمی شود و با رسالت محمد بن عبدالله ص فرستادگان خدا و مرئیان الهی در عالم انسانی خاتمه نمی یابد •

در سوره اعراف برای تأکید و تائید مطلب و رفع سوء تفاهم (خاتمیت) چنین نازل گردیده است: ((وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لَا يَسْتَقْدَمُوْنَ)) (۲) یعنی: برای هر امتی مدتی و زمانی است، پس چون زمان و مدتشان آمد یکساعت پس و پیش نخواهد شد • و برای آینده و به صیغه تأکید اضافه می فرماید:

((يَا بَنِي اٰدَمَ اِمَّا يٰتِيْنٰكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يٰقِصُوْنَ عَلَيْكُمْ اٰیٰتِيْ فَمَنْ اٰتٰقِيْ وَّ اٰصْلَحْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَّ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ)) (۳) یعنی، ای پسران آدم، البته رسولانی برای شما خواهد آمد که آیات مرا برای شما خواهند خواند و هر کس پرهیزکاری کرد و شایسته شد بیم و اندوهی برایش نیست • وعده ظهور مهدی و بازگشت مسیح که از رسولان اولوالعزم اند، نص صریح قرآن و احادیث معتبر می باشد و حضرت نقطه اولی خود را باب الله و مهدی موعود و حضرت بهاء الله خود را رجعت مسیح معرفی کرده اند و خداوند نیز باتائید آنها و پیشرفت و دوام شریعتشان بر صحت آنان گواه است •

چنانچه در قرآن، رسول خدا نیز برای صحت ادعای خود خدا را شاهد آورده است، از جمله در سوره رعد درباره اعتراض کفار و پاسخ رسول خدا در اثبات حقایق خود می فرماید:

((و يقول الذين كفروا لست مُرسلاً قل كفي بالله شهيداً بيني وبينكم و من عندُه علمُ الكتاب)) (۱) یعنی، آنان که کافر شدند می گویند: تو فرستاده خدا نیستی. به آنان بگو: خداوند میان من و شما گواه کافی است و کسیکه نزدش دانش کتاب است یعنی در کتاب های آسمانی بشارت ظهور پیامبر اسلام داده شده است. و این شهادت خدا و استشهاد به آن در سوره انعام نیز تأکید و تکرار شده. می فرماید:

((قل اي شئء اكبرُ شهادة قل الله شهيدٌ بيني وبينكم و اوحى الى هذا القرآن لاندُرْكم به)) (۲) یعنی، بگو چه چیزی است از شهادت بزرگتر؟ بگو خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده تا شما را بوسیله آن بیم دهم. حضرت مسیح نیز این خبر و انذار را فرموده اند، ولی بلافاصله راه شناختن نبی صادق را از کاذب با تمثیلی زیبا اینگونه ذکر کرده اند: ((اگر من حکم دهم حکم من راست است از آن رو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد، و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است، من به خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.)) (۳)

دوام و پیشرفت شریعت دلیل بر حقانیت و تائید الهی است، چنانچه در سوره اسری چنین بیان شده: ((قل جاء الحق و زهقَ الباطل انّ الباطل كان زهوقاً)) (۴)

بگو: حق آمد و باطل ناچیز شد. بدرستی که باطل ناچیز شدنی است.

و تفسیر کشف الاسرار به فارسی سره چنین ترجمه کرده است:
 ((بگویی که راستی و درستی آمد و کژی شد و نیست گشت، بدرستی که کژی شدنی بود)) یعنی، دوام نیابد. چیزی در عالم از نظر خدا پنهان نمی ماند. ((و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا يعلمها)) (۵) یعنی، خداوند می داند آنچه در خشکی و دریا اتفاق می افتد حتی افتادن برگی را می داند.

نوشته است: ((از سوی دیگر پیامبر اسلام (ص) بنا بر آنچه محدثان بزرگ جهان اسلام گزارش کرده اند امت خود را از ظهور پیامبر نمایان دروغگو قبلاً آگاه ساخته و به عنوان نمونه حدیثی نقل کرده است که بزودی سی نبی دروغگو در امت من خواهند بود که هر کدام پندارند نبی اند و من خاتم انبیا هستم))^۱

علامت انبیای راستین و انبیای کذب

پاسخ - حضرت مسیح نیز این خبر و انذار را فرموده اند ولی بلافاصله راه شناختن نبی صادق از کاذب را با مثلی زیبا چنین بیان نموده است:

((اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش ها نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده می باشند. ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟ همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می آورد و درخت بد میوه بد می آورد نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد. هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود، لهذا از میوه های ایشان ایشان را خواهید شناخت.)) (۱) میوه شریعت، تعالیم آن و رفتار پیروان آنست و در آتش افکنده شود یعنی دوام نخواهد آورد و نابود می شود^۲

شناختن حق از باطل

در قرآن کریم درباره شناختن حق از باطل دو تمثیل زیبای ذیل آمده:

۱ - ((كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّ بَدُ فَيَذَبُ جَفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ)) (۲) حق و باطل را خدا مثل می زند باطل

مانند کف از بین می رود و آنچه برای مردم سودمند است می پاید^۳

۲ - ((أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرًا كُلِّ حِينٍ بَأْذَنٍ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ أُجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالِهَا مِنْ قَرَارٍ)) (۳) آیا نمی بینی که خداوند درباره حق و

باطل و کلمه خدا و کلمه دیگران چگونه مثل می آورد. میفرماید:

کلمه پاک که از جانب خداوند است. مانند درختی پاک است، ریشه آن در زمین استوار می‌گردد و شاخه‌هایش در آسمان می‌بالد میوه‌هایش (که آیات الهی است) همیشه در دسترس و قابل استفاده است. خداوند مثل ما می‌زند، شاید مردم متذکر شوند و پند گیرند اما کلمه و گفتار ناپاک که از جانب خدا نیست مانند درخت ناپاک از روی زمین برکنده شود و ناپایدار است. این تمثیل در انجیل چنین خلاصه شده است:

((هر نهالی را که پدر آسمانی من نکاشته باشد برکنده شود.)) (۱)

جناب نعیم در این باره، زیبا سروده است:

دانه ای را که دست صنّع نکاشت	او نمی‌زاید و نمیروید
صورتی را که کِلک حق ننگاشت	او نمی‌پاید و نمی‌پوید
چون گلی را بسازی از کاغذ	او نمی‌بالد و نمی‌بوید
ورقی را که دست حق ننگاشت	پنجه روزگار می‌شوید (۲)

شأن نزول آیه خاتم النبیین

اما در باره آیه شریفه: ((ما كان محمدُ ابا احدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبیین...)) (۳) شأن نزول این آیه چنانچه در تفاسیر آمده چنین است: زید بن حارثه غلام زر خرید خدیجه بود، او را به پیامبر بخشید. پیامبر او را آزاد کرد و به جای غلام پسر خوانده خود نامید و مردم او را زید بن محمد می‌نامیدند و تصور داشتند چون پیامبر پسر ندارد او جانشین پیامبر خواهد بود و به سبک و شیوه رسولان گذشته نبی رسول الله خواهد بود. پس از چندی به علت شایستگی که داشت پیامبر، دختر عمه خود را که زینب بنت جحش بود به ازدواج او درآورد و چون این ازدواج با سازگاری توأم نبود و زینب از زید تمکین نداشت به طلاق انجامید. پس از طلاق پیامبر با زینب ازدواج کرد. منافقین و مخالفین گفتند: پیامبر

اسلام با زن پسرش ازدواج کرده و این مخالف عرف و شرع است. لذا آیاتی در این مورد نازل گردید که در سوره احزاب است: **اَوَّلُ نَازِلٍ گَرَدِید: ((و ما جعل ادعیاءکم ابناءکم . ادعوهم لاباءهم))** (۱) یعنی: خداوند پسر خوانده های شما را فرزندان شما نگردانید، آنان را به نام پدرانشان بنامید (یعنی زیدبن محمد مگوئید) . سپس آیه (خاتم النبیین) نازل گردید که می فرماید: **محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست او فرستاده خدا و خاتم نبی ها است.** یعنی پس از رسول خدا دیگر به شیوه پیامبران قبل نبی نخواهد بود، ولی و وصی و امام و اولی الامر خواهد بود. زیرا بسیاری از اشخاص در کلیساها بدین منصب گماشته می شدند و از آنها گاهی مذمت شده است، چنانچه در انجیل متی آمده است: **((اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش ها نزد شما آیند ولی در باطن گرگان درنده می باشند، ایشان را از میوه هایشان خواهید شناخت))**. (۲)

نبی غیر رسول است. و در رساله اول پولس رسول به قرنطیان آمده است:

((و خدا قرار داد بعضی را در کلیسا . اول رسولان ، دو انبیاء ، سوم معلمان بعد قوآت (۳) (نبی) پیشوایان کلیسا را می گفتند که کلیسا را به جای هدایت مردم ، محل کسب قرار داده بودند .

پیامبر به اینگونه مشاغل خاتمه داد. نه اینکه قطع ارسال رسل و نزول آیات نمود بلکه بشارت به ظهور قائم یا مهدی و بازگشت مسیح و ترویج دین الهی در سراسر عالم و کل بنی آدم فرمود. و در ذیل آیه شریفه: **((لِيُظْهَرِ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ))** (۴) که قبلاً ذکر شد.

رسول اکرم فرموده است: **کلّ دین در بازگشت مسیح ظاهر می شود و او همان من یظهره الله است که موعود بیان می باشد و به صراحت در بیان اشاره به بهاء الله در چند آیه شده . از جمله: ((طوبی لمن یَنْظُرُ اِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللّهِ وَ یَشْكُرُ رَبَّهُ))** (۵) خوشحال آنکه به نظم بدیع جهانی بهاء الله نظر کند و شکر پروردگارش را به جای آرد.

و نیز می فرماید: ((ظهورالله درهر ظهورکه مراد مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست)) (۱) که اشاره ای نیز می باشد به وحدت رسولان خدا و لقای هر کدام از آنها لقای پروردگار است و کلامشان کلام الهی.

سخنان بی ربط

در صفحه ۱۶ افرادی را ذکر می کند که در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام به ادعای نیابت و یا بابت برخاستند مانند: ابو الخطاب و ابو هارون مکفوف و محمد بن بشیر و چند نفر دیگر که دروغ ها به امامان پاک بستند و از سوی ایشان تکذیب و تکفیر شدند. آنگاه نامه امام حسن عسکری (ع) را درباره محمد فهری و ابن بابای قمی نقل نموده که فرموده است:

((من از فهری و فرزند بابا قمی اظهار بیزار می کنم و همه دوستانم را از ایشان بر حذر می دارم، هر دو را نفرین می کنم... آنها به نام ما (خانندان پیامبر) اموال مردم را می خورند و فتنه گری کرده خلق را می آزارند... ابن بابا قمی ادعا دارد که من او را به پیامبری برانگیخته ام و او باب است وای بر او خدا لعنتش کند)) سپس می نویسد:

((این افراد تبه کار در گوشه و کنار، ضعفای شیعه را فریب می دادند و برای دست یافتن به مقاصد خود، راه غلو و تأویل را پیش گرفته بودند...))

پاسخ - این سخنان هیچ ربطی به ادعا و رسالت سید باب و حضرت بهاء الله ندارد و قیاسی ناڈرست است. آنان خود را نایب امامان معرفی می کردند تا از سهم امام که از طرف شیعیان جمع آوری می شد، استفاده برند و بهره مادی بگیرند و کتاب و احکام و شریعتی جز اسلام نداشتند. اما حضرت باب و حضرت بهاء الله طبق بشارات انبیاء و کتب مقدسه خود را فرستاده از طرف خداوند متعال معرفی فرمودند و دارای کتاب جدید و احکامی جدید و شریعتی جدیدند. آن افراد مورد قیاس که سخنان ناروا گفتند و ادعاهای بی جا کرده بودند پس از وفاتشان خود و سخنانشان محو گردیدند. اما حضرت باب و حضرت بهاء الله پس از صعودشان بیشتر

درخشان تر شریعت و کلامشان توسعه یافت و روز به روز بر تعداد پیروانشان افزوده می‌گردد. و مصداق نهال الهی و شجره مبارک طیّبه می باشند که در سراسر عالم ریشه می دواند و شاخه هایش گسترش میابد. اما نه با خشونت و ضرب شمشیر بلکه با شفقت و تأثیر آیات، اخیراً در بسیاری از کشورهای عالم جشن پنجاهمین سال بهائی را با هزاران بهائی گرفته اند و در کامپیوتر (اینترنت) خبرش پخش شده است. آقای حسین طباطبائی در صفحه ۱۸ نوشته است:

((مذاهب باطنیه و حروفیه و شیخیه و ... تأثیر فراوان نهاد و آنها را به افراط در باره ائمه (ع) و تأویل محکّمات قرآن، ترغیب کرد تا نوبت به علی محمّد شیرازی رسید و او که در مکتب شیخیه درس آموخته و تجربه اندوخته بود. اولاً دوباره آهنگ کهنه بایگیری را ساز کرد و خود را باب قائم آل محمّد خواند به اسم امام دوازدهم شیعیان کتاب (احسن القصص) یا (قیوم الاسماء) نگاشت)).

تأویل متشابهات

پاسخ - اولاً - مذاهب باطنیه و حروفیه و شیخیه که ذکر شده یا بیش از هفتاد شعبه و مذهب که از اسلام منشعب شده و از هدف اصلی دین خدا که وحدت و اتحاد و الفت است، خارج گشته اند، ربطی و شباهتی به دیانت بهائی ندارد. دیانت بهائی شریعتی است جهانی و موعود جمیع ملل و ادیان و هدف و اصول آن (وحدت عالم انسانی) و (صلح عمومی) است و بسیاری از تعالیم دیگر، که حیات بخش جامعه بشری می باشد و برای این زمان مناسب است.

ثانیاً - تأویل آیات مخصوص آیات متشابهه است نه آیات محکّمات، آیات متشابهه نیز طبق نص قرآن شریف: ((و ما یعلم تأویله الا الله)) (۱) جز خدا و فرستاده او کسی دیگر تأویل آنها را نمی داند. ولی وعده فرموده است که: ((یوم یأتی تأویله)) (۲) در آینده روزی تأویلش می آید، و اکنون زمان آن رسید و به وسیله حضرت باب و حضرت بهاء الله، تأویل آیات متشابهه انجام یافته است. به گونه ای که هم علم می پذیرد و هم عقل. ولی بطوریکه به ظاهر در کتب بیان شده و مشهور در افواه است نه معقول است و نه علمی و نه منطقی مانند وصف

صحرای محشر و قیامت و قیام مرده ها از قبورشان و پل صراط و بسیاری دیگر .
ثالثاً - اینکه نوشته است:

((خود را باب قائم آل محمد خواند و به اسم امام دوازدهم شیعیان کتاب (احسن القصص) یا (قیوم الاسماء) نگاشت ..))

دلیل آیات

پاسخ - در قرآن کریم می فرماید: ((ام یقولون افتریه قل فاتوا بسورة من مثله)) (۱) و درجائی دیگر می فرماید: ((و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاترا بسورة من مثله)) (۲) در هر دو مورد خطاب به پیامبر می فرماید به این مردم که منکر تواند و می گویند خودت آنها را گفته و به دروغ به خدا نسبت داده ای در پاسخ آنان بگو: اگر شک دارید از آنچه نازل شده یک سوره مانندش را بیاورید، در مدت هزار و دویست و شصت سال کسی نتوانست مانند آن بیاورد، کتاب های عربی بسیار نوشته شد، ولی تأثیر یک سوره از قرآن را نداشتند، ولی سید باب بدون اینکه در حوزه های علمی تعلیم گرفته باشد و زبان مادری نیز عربی نبوده برای ارائه برهان و اتمام حجّت بر مسلمانان دنیا کتاب تفسیر احسن القصص یا قیوم الاسماء را به عربی در چهل روز در یکصد و یازده سوره و هر سوره چهل آیه به سبک قرآن برای هیجده نفر حروف حیّ که همه از علماء بودند نازل فرمود و به آنها داد، و فرمود: با این برهان و حجّت در عالم پراکنده شوید و امر جدید را به مردم ابلاغ کنید، و گروهی بسیار به وسیله همان آیات به او گرویدند، سپس نوشته است:

((عده ای از هموطنان ساده دل ما فریب خوردند و از امت اسلامی دور افتادند.))

تجدید شریعت و حیات جدید

پاسخ

اولاً - ساده دل نبودند بلکه پاک دل بودند، ابتدا هیجده نفر از علمای پرهیزکار

و خداپرست به او گرویدند و در مدتی قلیل هزاران نفوس از هر طبقه و صنف ،
عالم و عامی مومن شدند و به خدمت امرش قیام کردند و از ایثار جان و مال در
راهش دریغ نداشتند .

ثانیاً - از اسلام یعنی دین خدا دور نیفتادند ، بلکه به اسلام واقعی اسلامی که در
قرآن همه انبیاء را مسلم دانسته ، یعنی تسلیم اراده خدا ، نزدیک شدند . ولی از
اسلامی که با تشبث به آن به قتل و غارت و آزار نفوس می پردازند و به آن
خوشحالند ، البته دور شدند و با کمال افتخار در ترویج دین خود از صرف جان و
مال مضایقه ندارند و آن خدمت به عالم بشر و الفت بین اُمم است .

ثالثاً - دیانت بهائی تجدید اصول ادیان سابق و محو خرافات است با احکامی تازه که
مناسب با این زمان و دوای شفا بخش دردهای اجتماعی این عصر می باشد . ادیان
الهی و تعلیمشان مانند آب زلال حیات بخش است که از آسمان اراده الهی به وسیله
پیامبران نازل می گردد .

این آب حیات بخش زلال به مرور زمان توسط جهلای معروف به علم و مردم نادان
آلوده می شود ، هر کسی به خیال خود بر آن می افزاید بطوری که آنچه موجب
حیات بوده سبب ممات می شود و آن دوای درد به جای درمان دردافزا می گردد .
چنانچه شاعری خطاب به پیامبر گفته است:

دینِ ترا در پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند

بسکه فزودند بر آن برگ و ساز گر تو بینی شناسیش باز

و عارف بزرگ ، مولوی علیه الرحمه تشبیه شریعت الهی و تجدیدش را به آب
زال چنین بیان داشته است:

آب ، بهر آن بیارید از سماک تا پلیدان را کند از خُبث پاک

آب چون پیکار کرد و شد نجس تا چنان شد کاب را رد کرد جسّ

حق ببردش باز در بحر صواب تا بشستش از کرم آن آب آب

سال دیگر آمد آن دامن کشان (می پرسند) هی کجا بودی به دریای خوشان؟

می گوید: من نجس زینجا شدم پاک آمدم بستدم خلعت سوی خاک آمدم

هان بیائید ای پلیدان سوی من که گرفت ازخوی یزدان خوی من
چون شوم آلوده باز آنجا روم سوی اصلِ اصلِ پاکی ها شوم
دلخچرکین برکنم آنجا ز سر خلعت پاکم دهد بار دگر
کار او اینست و کار من همین عالم آرای است ربّ العالمین (۱)

و همانگونه که هر سال بهار مادی جهان تجدید می گردد ، و جهان به خلعت تازه آراسته می شود جهان معنوی و شریعت الهی نیز مرتباً تجدید می گردد و بهار روحانی جدید ، عالم روحانی را با معارف تازه میآراید ، و هیچ بهار روحانی را نمی توان گفت آخرین بهار است ، همچنانکه هیچ بهار مادی آخرین بهار نیست . در این باره مولوی چنین اشاره نموده:

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن مپوشانید یاران ، زینهار (۲)
زانکه با جان شما آن می کند کان بهاران با درختان می کند
راویان آن را به ظاهر برده اند هم بر آن صورت قناعت کرده اند
پس به تأویل این بود کائفاس پاک چون بهار است و حیات برگ و تاک (۳)
از حدیث اولیاء نرم و درشت تن مپوشان زانکه دینت راست پشت
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر تاز گرم و سرد بجهی از سعیر (۴)
گرم و سردش نو بهار زندگیست مایه صدق و یقین و بندگیست
زان کز او بستان جان هازنده است زین جواهر ، بحر دل آکنده است

و حضرت بهاءالله در وصف این بهار روحانی در مثنوی چنین فرموده:

ای سرافیل بها ای شاه جان یک حیاتی عرضه کن بر مردگان
نو بهاری تو ز نو آغاز کن تاز حشرت بر جهند این مردگان
ای نگار از روی تو آمد بهار زین بهار آمد حقایق بی شمار
این بهاران را خزان ناید ز پی جمله گل ها طائف اندر حول وی
آن بهاران شوق خوبان آورد این بهاران عشق یزدان آورد
آن بهار از فضل خیزد در جهان وین بهار از نور روی دلستان

و نیز انبیای الهی را طیب معنوی گفته اند و تعالیم آنان داروی شفا بخش است .
لذا مانند دوا به مقتضای زمان باید تجدید شود و الّا به جای شفا ، موجب
بیماری می گردد ، چنانچه مشاهده می شود و آن بیماری اختلاف و نفاق است که
همه اهل عالم را فرا گرفته است . خداوند متعال مدّت آن دوا را در قرآن در سوره
سجده هزار سال بالصّراحه چنین فرموده است:

((يُدِيرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ
سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ)) (۱) خداوند تدبیر امر خود را از آسمان اراده خود بر زمین ،
یعنی مردم روی زمین می فرماید . سپس به سوی او عروج می کند . در مدّت یک
روز ، روزی که مقدارش به شماره شما هزار سال است .

از نظر اهمّیت موضوع ، این مدّت در سوره حج تأیید و تأکید شده ، می فرماید:
((وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ أَنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ۚ)) (۲)
یعنی ، خداوند در وعده خود هرگز خلاف نمی کند وعده او یک روز است که نزد
خداوند تو هزار سال است از آنچه شما می شمارید .

بر مبنای همین آیه ها ، عارف بزرگ شیخ عطار در کتاب سی فصل (۳) فرموده
است:

ولیکن روز دین سالی هزار است	بدان ترتیب عالم را مدار است
به قرآن این چنین فرموده داور	تو تا دینش بدانی ای برادر
که عالم را به شش روز آفریدم	محمّد را به عالم برگزیدم
بود شش روز دور شش پیامبر	مرا تعلیم قرآن گشت یاور
چو گردد شش هزار از سال آخر	شود قائم مقام خلق ظاهر
به سر آید همه دور شریعت	به امر حق شود پیدا قیامت
تو اسرار قیامت را ندانی	ره دین و قیامت را چه دانی
نبد فرمان که سازند انبیا را	رموز این قیامت آشکارا
حدیثی مصطفی گفته در این باب	روایت این چنین کردند اصحاب

شاید اشاره است به حدیث: ((اذا قام القائم قامت القيامة)) یعنی ، وقتی قائم قیام کرد قیامت بر پا می شود ، یا حدیث دیگر که پیامبر (ص) فرمود:
 ((انا في نسمة الساعة)) و یا انگشت سبّابه و وسطی را نشان داد و فرمود: ((انا و الساعة كهاتين)) من و قیامت چون این دو انگشت با هم است و قبلاً ذکر شد ، و در باره باب سپس می فرماید:

قیامت ، دور دین مرتضی دان به معنی اش تو باب مصطفی دان
 تو باب الله می دان مرتضی را ز خود آگاه میدان مرتضی را
 از این در رو که تا بینی خدا را از این در گاه بینی مصطفی را (۱)

و منظور از باب ، باب شهر علم است در دور اسلام ، ابتدا شهر علم ظاهر شد ، سپس باب آن و در این ظهور اعظم نخست باب ظاهر شد و بشارت به شهر علم داد ، و عطار می گوید: ((از این در رو که تا بینی خدا را)) و حضرت بهاء الله در تفسیر آلم حروف مقطعه قرآن به رمز آن اشاره فرموده اند. (۲)

سپس در صفحه ۱۸ نوشته است:

((ثانياً ، به مصداق زاد فی الطنبور نعمة ، بزودی ادعای بابت را به مهدویت و سپس به نبوت و سرانجام به مظهریت ذات پروردگار و مقام خداوندی کشاند و عجب اینکه این تلون آراء و تجدّد ادعا را نشانه فراخی رحمت و تفضّل بر آمت شمرد و در این باره نوشت: ((نظر کن به فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرمود تا آنکه آنها را نجات دهد ، مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور آتی انا الله چگونه خود را به اسم بابت قائم آل محمد ظاهر فرمود و به احکام قرآن در کتاب ، اول حکم فرمود، تا اینکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید))